

آفرینش گیتی ۱

داستان

آفرینش گیتی

در فرهنگ ایران

و رویش خوشه مردمان از سیمرغ

آفرینش گیتی ، برپا کردن جشن همگان است

جشن گرفتن ، همآفرینی است

همآفرینی = باهمدیگر آفریدن و همدیگر را آفریدن

منوچهر جمالی

پیشگفتار

نخستین فلسفه زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و دینی در ایران که بُن مایه همه اندیشه های بنیادی بعدیست، از این داستان آفرینش، گسترده شده است، که در آغاز، به گونه ای بسیار ساده و کوتاه در اینجا آورده میشود تا سر رشته به دست خواننده داده شود.

« گیتی از يك تخم، روئیده است ». همین اندیشه بسیار ساده، گام به گام پیچیده تر و غنی تر میگردد. تخم در روئیدن، برابر با « خوشه » میگردد، و در واقع کوشیده میشود که تخم به چهره ای نموده شود که در خود، خوشه هم باشد. این برابری « تخم یادانه » با « خوشه »، همیشه در ذهن هست، و در تصاویری که داستان آفرینش را نمایش میدهند، چه گاو باشد، یا چه زنی که در میان تصویر قرار دارد، همین تخمیست که در خود، خوشه هم هست. پس گیتی از تخمی روئیده است که خوشه هم هست. به عبارت دیگر، انسان (= مردم = مرت تخم = تخم همیشه نوشونده) هم تخمیست که در خود، خوشه، یا همه بشریت، یا همه اجتماع هم هست. و این خوشه = تخم، برابر با «جان» در همه چهره هایش (گیاهی + جانوری + انسانی) هست. این خوشه در خود، تحول به سه خوشه می یابد: ۱- خوشه ای که گیاهان از آن پدید می آیند ۲- خوشه ای که از آن جانوران پدید می آیند ۳- خوشه ای که از آن مردمان پدید می آیند. این اندیشه در دین میترائی که آثارش در نقوش بر جسته مهرابه های اروپا به جای مانده است، در چهره گاوی نموده میشود. گاو، همان تخمیست که خوشه هم هست. از این رو یکی از نامهای این گاو، « گوش » است، که به معنای خوشه است، و هنوز در کُردی، گوشه به معنای خوشه است. ولی در کاوشهایی که در خبیص کرمان شده، مُهره استوانه ای یافت شده که دختری جوان را نشان میدهد که از اندامهای گوناگون او نُه = ۹ خوشه میرویند. و این شاید نمایش نخستین داستان آفرینش ایران باشد. در داستان دینیک، داستان مربوطه به این تصویر، که گم شده است، برای اهورا مزدا به کار گرفته شده است، که چگونه خدا، از تن خودش، گیتی را میآفریند (از خود آفریدن،

آفرینش گیتی ۳

جانشین اندیشه روییدن از زرخدا میشود - کتاب اساطیر و فرهنگ ایران ، دکتر رحیم عفیفی ص ۲ و ۳ و ۴ .
برابری زن با گیاه، از همان برابری واژه « کنیا = کانیا = گانیا و کانیا و کای نیکا و کانیک » دیده میشود، که هم به معنای « نی » ، و هم به معنای « زن و دختر » است . « گا و » در اصل، به معنای جان است . واژه گاو را برای همه جانوران بکار میبردند و اسم جنس بود . واژه « گوسپند » که « گاو + سپنتا » باشد ، بیان « مقدس بودن جان بطور کلی » است ، و این نام اکنون فقط برای حیوان ویژه ای که گوسفند باشد بکار برده میشود که مرتباً برضد « نماد مقدس بودنش » کشته و خورده میشود . در حالیکه گاویا گوسپند ، همان جان مقدس است. اینکه در اروپا ، عیسی را به شکل گوسفند نشان میدهند و « اگنوس » مینامند، از همین اندیشه، ریشه گرفته است، و باید از دین میتزائی به مسیحیت رسیده باشد . البته مقدس بودن زندگی و جان، به این اندیشه باز میگردد که هر جانی ، از سه تخم یا سه تخمدان روئیده است، چون سپنتا همان « سه + پند » است ، که به معنای سه زهدان است . به عبارت دیگر همه جانها در یکتائی سه زرخدا ، ریشه دارند . و باز به عبارتی دیگر ، همه جانها، ریشه در مهر و جشن دارند . این گاو ، گاو+سپنت، یا گاو سه خوشه ای، یا جان مقدس است . این گاوکه ، هم يك خوشه و هم سه خوشه است، جانان ، یعنی « جان بطور کلی » است، و بیان آنست که همه جانها، يك جانند، و این اندیشه « یکتائی همه جانها » با همه پیایندهای اخلاقی که دارد، در عرفان باقی میماند.
از جمله مولوی بلخی گوید :

نرنجم ز آنچه مردم می بر نچند که پیشم جمله جانها هست یکتا
اگرچه « پوستینی باژ گونه » بپوشیدست این اجسام بر ما
ترا در پوستین، من میشناسم همان جان منی در پوست جانا
بدرم پوست را ، تو هم بدران چرا سازیم با خود جنگ و هیجا؟
یکی جانیم در اجسام مفرق اگر خریدیم اگر پیریم و بُرنا
چراغکهاست کآتش را جدا کرد یکی اصلست ایشان را و منشئا
یکی طبع و یکی رنگ و یکی خوی که سر هاشان نباشد غیر پاها

آنچه در نقوش برجسته مهرابه های اروپا، پیکریه خود گرفته، با اندکی تفاوت، همان داستانیست که در بندهشن و گزیده های زاد اسپرم آمده است . البته تصویر اصلی را که در مهره استوانه ای خبیص کرمان میتوان

آفرینش گیتی ۳

دید، در دین میترائی و در الهیات زرتشتی تغییر چهره داده اند. چون در این کتاب، اصطلاح «الهیات زرتشتی» بکار برده میشود، لازمست که در همین جا معنای این واژه بهتر مشخص گردد. الهیات زرتشتی، با سرودهای خود زرتشت و تویه های اندیشه ها زرتشت، فرق دارند، و این دو را نمیتوان باهم یکی دانست. زرتشت، در سرودهایش از کاربرد اسطوره ها بکلی پرهیز کرده است. موبدان زرتشتی کوشیده اند که آنچه از آموزه زرتشت میفهمند، و آنچه برای مقتضیات سیاسی نیز ضروری بوده است، در اسطوره های زنجدائی و میترائی پیاده کنند. بدینسان این اسطوره ها و سرودها را که در بندهشن و یسنا ها و یشت ها و وندیداد هست، از فرهنگ زنجدائی گرفته اند، و به گونه ای تغییر شکل داده اند که با فهمی که از آموزه زرتشت داشته اند، انطباق یابد. طبعاً از دید فرهنگ زنجدائی، این يك مسخ سازی و تحریف است، ولی از دید الهیات زرتشتی، کاری شایسته و روا بوده است. به ویژه که برای دعوت مردم به دین زرتشتی، چنین کاری ضروری بوده است. از اینگذشته همه ادیان نوری، همین کار را کرده اند. افزوده بر این، فرهنگ زنجدائی، ریشه های ژرفی در روان مردم ایران داشته است، و نه تنها دین میترائی بلکه خود زرتشت و الهیات زرتشتی، و سپس مانی اندیشه ها و آموزه های خود را در همین اصطلاحات و تصاویر بیان کرده اند، و مایه از آن گرفته اند. از این رو، داستان آفرینش گیتی در بندهشن و در گزیده های زاد اسپرم و در داستان دینیک، و همچنین در نقوش بر جسته مهرابه های اروپا، تحریف و مسخسازی نخستین داستان آفرینش گیتی و انسان هستند. این دو روایت و همچنین دو تصویر از مهرابه های اروپا و عکس بزرگساخته مهره استوانه ای خبیص در اینجا آورده میشود، تا خواننده همیشه در روند خواندن کتاب، بتواند به آنها رجوع کند. در مورد آئین میترائی، بهتر است که کتابی در باره میترائیسم فراهم آورده شود که دارای عکسهای کافی و روشن باشد. بررسی تحریفات و مسخسازیها، برای رسوا سازی الهیات زرتشتی یا خوارشماری آموزه زرتشت یا دین میترائی یا اسلام و یهودیت و مسیحیت نیست. در این تحریفات، میتوان با گلاویزی شدید و حتا خونین سه فرهنگ زنجدائی و میترائی و زرتشتی در هزاره ها آشنا شد. با آمدن دین میترائی و زرتشتی، فرهنگ زنجدائی از صحنه اجتماع و تاریخ ایران محو نشده است، بلکه اینها زمانها؛ بسیار دراز در کنار هم و در اختلاف باهم زیسته اند، و تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی و دینی و اقتصادی و فلسفی ایران را بدون آن، نمیتوان شناخت. فرهنگ زنجدائی تا چندین سده در دوره اسلام هم در اجتماعات ایرانی، به ویژه در طبقات پائین (عوام، عام = ام =

آفرینش گیتی ۵

زنخدا) ریشه ژرف و گسرنده داشته است. والهیات زرتشتی همیشه رویا رو با آن بوده است، واز آنجا که آموزه زرتشت ، اصلاحی در فرهنگ زنخدائی ایران بوده است ، رقابت شدیدی میان آن دو بوده است . تا کنون تاریخ ایران وشاهنامه و بهمن نامه و آثار مولوی و عرفان بطور کلی، و ویس و رامین و همه جنبشهای سیاسی و اجتماعی و دینی(و در این دوپست ساله از شیخیه و جنبشهای بابی و بهائی گرفته تا اسلامهای راستین) ، بدون شناخت این فرهنگ زنخدائی و گلاویزیهایش خوانده و فهمیده و گزارده شده است . ولی الهیات زرتشتی نیز توانست، برغم اندیشه دین میترائی، ودر همان راستای فرهنگ زنخدائی ، همان تصویر زنخدائی را به گونه ای تغییر شکل بدهد که اندیشه آفرینش گیتی ، تهی ازهرگونه تجاوز و خشونت و امری باشد . در دین میترائی، تیغی را که میترا با بریدن شاهرگ گاو، جهان را میآفریند ، برابر با « تیغ نور» نهاده میشود . « عقل» برابر با « تیغ برنده نور» است . گوهر عقل ، تجاوزگری و پرخاش و حيله میشود. در داستان آفرینشی که الهیات زرتشتی آورد، همچین «اندیشه خلق ازهیچ» را که استواربر « اعجاز مطلق» است از تصویر آفرینش خودطرکرد . اعجاز مطلق ، استوار بر اندیشه احساس همیشگی عجز مطلق، از سوی مخلوق است . در داستان دینیک ، اهورامزدا ، گیتی را از اندام خودش میآفریند. هر یک از اندام خودش را، تحول به بخشی از گیتی میدهد. اهورامزدا، بیرون از وجود خود، با امر و قدرت مطلق، ازهیچ مطلق، گیتی را، خلق نمیکند. بلکه از تك تك اندامهای وجود خود، بخشهای گوناگون گیتی را میآفریند . آفرینش ، همان روند « خود افزائی و خود روئی » اهورا مزدا میماند . گیتی همان خود گستری و خود پروری خدا میباشد . اندیشه « رویش» زنخدائی که از دید ما نا آگاهبودانه است، با اندیشه « خواست آگاهبودانه» اهورامزدا، به شیوه ای بدیع با هم آمیخته میشود. خواست اهورامزدا، همان گرایش رویشی میگردد. او آنقدر میخواهد که میتواند. گیتی، همان اوست، و مهر او به خودش، مهر او به گیتی است . اندیشه « اندازه» که بنیاد فرهنگ زنخدائی بود، در اهورامزدا نیز اندیشه بنیادی میماند . پیمانہ گیری که صفت گوهری فروردین (سیمرغ دایه) بود، در اندیشه گیتی آفرینی اهورامزدا، در روند خود آفرینی بجای میماند . خدا هر چه خواست (خدا، هیچگاه بی نهایت را نمیخواهد، چون بی نهایت ، برضد اندازه است) ، نمیکند . بلکه ، هر کاری را به اندازه میخواهد و میکند. در تصویر آفرینش میترائی، پرخاش و تجاوز، در عمل بریدن بود که اصل آفرینندگیست .

خلق کردن، بریدن (کشتن = قربانی کردن) بود . خلق کردن، خرق کردن بود. همین اندیشه در تصویر « شق

آفرینش گیتی ۶

«القمر» اسلامی نیز هست. الله، همیشه مشغول شق کردن سماوات و ارض است. قمر که همان «کمریا = ماه» یا سیمرغست و گوهر زنجذائی را مینماید، شقه کرده میشود. خلق کردن بخودی خود، عملی برضد زن (=زندگی) است. خلق کردن، اندیشه ای بر ضد زائیدن و روئیدن بود. الهیات زرتشتی با آفریدن چنین تصویری، آخرین نتایج ممکن را از آن نگرفت، که تفاوت کامل با همه ادیان سامی و فلسفه یونان دارد. پیایند مستقیم و بی میانجی تساوی «خودآفرینی» با «گیتی آفرینی»، آن بود که (اندازه = هماهنگی) بنیاد خرد خدا و طبعاً سراسر آفریدگان است. چون خدا تخمیست که در گیتی میگسترد، پس خرد خدا نیز در سراسر گیتی پخش میگردد. اندیشه «همه چیز را همگان دانند» که بزرگمهر میگوید از این اصل سر چشمه گرفته است. بزرگمهر نمیگوید که همه چیز را فقط خدا میداند. با این سر اندیشه، خرد، اصل پرورنده جان یا زندگی در همه چهره هایش میگردد، و برضدمکر و حيله و غلبه خواهی است. خدا، حق حاکمیت و غلبه خواهی خود را به انسان انتقال نمیدهد. انسان حق ندارد با خردش، دنبال چیرگی بر طبیعت و انسانهای دیگر بدود. این مفهوم خرد، با کلی با مفهوم عقل در ادیان سامی و فلسفه یونان فرق داشت. بر پایه این فرهنگ بود که عرفا به شدت با عقل میجگیدند. خرد ایرانی، غیر از عقل سامی و یونانی است. برابر نهادن خرد با عقل (که هنوز هم در همه بررسیها در باره عرفان و فلسفه ایران میشود)، و مشتبه ساختن آن دو باهم، بزرگترین پیچیدگی و اغتشاش را در عرفان ایجاد کرد. البته خرد را فقط با مفهومی که از داستان آفرینش زنجذائی + زرتشتی بر میخواست، میشد فهمید، نه با مفهومی که در اسلام از الله، و در تورات از یهوه هست. چنین خردی در خدا، که فقط جان پرور است، تصویر خدائی بود که رابطه با قدرت نداشت. این اندیشه در الهیات زرتشتی، به اندیشه «تخم = خوشه بودن خدا» در زنجذائی بر میگشت. طبعاً خدا در این تصویر، «بذر افشان یا زرافشان» است. و این با قدرخواهی طبقه موبدان زرتشتی که نزدیک به پانصدسال، مزه شرکت در حکومت را چشیده بودند، و اهورامزدا را «ابر موبد» ساخته بودند، و اندیشه های مهر آمیز زرتشت را، آلوده با اندیشه های میترا، که خدای خشمست ساخته بودند، سازگار نبود.

داستان آفرینش به روایت بندهشن

در دین گوید که چون گاو یکتا آفریده در گذشت ، آنجا که او را مغز بپراکند ، پنجاه و پنج گونه دانه و دوازده گونه گیاه درمانی باز رُست . چنین گوید که از مغز کنجد و گِر گِر که به سبب مغز طبیعی ، خود نیز مغزی است . از شاخ مژو ، از بینی بنو و از خون کودک رز که می از او کنند و ، بدین روی ، می برای خون افزودن زورمند تر است . از شش سپندان ، از میان جگر راسن و آویشن برای بازداشتن گند اکومن و مقابله کردن با درد و دیگر يك يك چونان که به اوستا آید .

گوید که چون گونه دانه را در آغاز آفرینش آفرید در اختران آب پیکر آفرید . این گونه آنجا بود . پس به اروند رود آورده شد ، باشد که برنج باشد که گندم آبخوار ، خوانده شود .

منی گاو به ماه پایه بالا برده شد ، آنجا پالوده شد و جانور پر گونه فراز آفریده شد . نخست دو گاو : یکی نر و یکی ماده ، پس از هر گونه جفتی بر زمین ، به ایرانویج «

بخش نهم بندهشن (در باره چگونگی جانوران به پنج شکل)

فرنبرغ دادگی

گزارنده : دکتر مهرداد بهار

روایت آفرینش گیتی در گزیده های زاد اسپرم

چون پنجم بار (اهریمن) به سوی گوسپند آمد ، اورمزد با همان گوسپند برای مقابله با او کوشید ۳۳ - همین که گاو یکتا آفریده بگذشت (بمر د) ، از آن روی که سرشت گیاهی داشت ، پنجاه و هفت دانه غله و دوازده گونه گیاه درمان بخش از اندام اندام او روئیدند . چگونگی و شرح این که هر یک از کدام اندام روئید در دامداد نسك پیداست . ۳۳- هر گیاه از همان اندامی که روید ، آن اندام را بیفزاید . چنان که گفته شده است که : آن جا که مغز گاو به زمین پخش شد ، دانه دانه گرگر و کنجد روید و از شاخ مشو (عدس) ۳۵ - چون کنجد به سبب سرشت مغزی داشتن ، خود مغزی (دانه مغز داری) است که افزایش مغز است . و آن نیز گوید که : از خون ، کودک می ، چون می خود خون است ، که از دیگر داروهای گیاهی برای درست چهری (سلامت) خون مددکارتر است ۳۷- و آن که گفته شود که : از بینی ماش بروید که بنو خوانده شود ، و بنو برای تنگی نفس مشهور است ۳۸- و آن نیز گفته شده است که : از شش سپندان (خردل) روید ، که بیماری ششی گوسپندان را درمان میکند ۳۹- از میان شاخ ، آویشن روید که بهمن آن را برای باز بستن گند اکومن و آن تباهی که از جادوان است ، آفرید - پس اورمزد روشنی و زور را از تخم گاو برگرفت و به ماه برد . روشنی که در (تخم) گاو بود ، برای نگهداری به ایزد ماه سپرد . آن جا آن تخم در روشنی ماه پالوده شد (پاک شد) ، و آن را با چهره های بسیار بیاراست و دارای جان کرد ، از آن جا در ایرانویج فراز آفرید .

ترجمه محمد تقی راشد محصل

آفریدن ، جشن همآفرینی است

جشن آفرینش گیتی

این اندیشه که گیتی و انسان را خدائی با خواست و فرمانش میآفریند ، مارا از درك تصویر و مفهوم آفرینش گیتی و مردمان در فرهنگ زرخدائی ایران باز میدارد . در واقع ، یکی با اراده تنهای خودش ، خلق میکند و دیگران ، فقط مخلوقش هستند ، ومخلوق ، در آن خواستن و در آن عملِ خلق کردن ، شريكِ خالق نیست . خلق کردن ، کار يك نفرست ، و يك نفر نمیتواند تنها با خودش جشن بگیرد ، چون دیگران ، از عملِ خلق کردن محروم ساخته شده اند . آفریدن با جشن گرفتن ، برابر است . جشن ، انبازشدن همه بطور برابر ، در شادی و همنازی و همنائی و پیا یكویی باهم است . خلق کردن به تنهایی ، جشن نیست . باهم آفریدن ، باهم جشن گرفتن است . با تصویر خلق کردن جهان با اراده يك خدا ، پدیده جشن ، ازبُن ، ریشه کن ساخته شد . خلق کردن بخودی خود ، جشن نیست . میان مفهوم « خلق کردن » و « آفریدن » تفاوت زیاد هست ، و غالباً این دو باهم مشتبه ساخته میشود . بویژه در ترجمه های قرآن به فارسی ، این مشتبه سازی انجام داده شده است . آفریدن ، که « آوریدن » باشد در اصل همان زائیدن و پیدایش و رویش بوده است ، و هیچ رابطه ای با امر يك خدای مقتدر برای ایجاد ، فراسوی هستی او ندارد . « آفریده » ، جدا و دور و بیگانه از « آفریننده » نیست . جشن و آفریدن ، به همدیگر پیوسته اند ، و خلق کردن ، کار يك نفر به تنهاییست . در فرهنگ زرخدائی ایران ، آفریدن بخودی خود ، جشن است ، و جشن ، انباز شدن « همگان » در شادی آفریدن ، و آفریدن و کوشش کردن ، جشن همگان نیست . داستان آفرینش ، داستان جشنی است که در آن ، همه باهم ، گیتی و طبعاً

آفرینش گیتی ۱۰

خود را با همه میآفرینند. رد پای اینکه آفریدن گیتی، روند جشن بوده است، هم در داستان آفرینش گیتی با یزش اهورامزدا (بندهشن بخش ۳، پاره ۳۹) و امشاسپنداناش تاحدی باقیمانده است، و هم نقوش برجسته میترائی در مهرابه های غرب، جشن آفرینش گیتی را نشان میدهند. آنچه در مهرابه های میترائی در غرب تصویر شده است، بیان گرفتن «جشن کیهانی» برای همآفرینی گیتی با همست.

گیتی در این جشن آفرینندگی، انباز است. به عبارت دیگر، گیتی را همه باهم میآفرینند، اجتماع را همه با هم میآفرینند، بهشت را همه با هم میآفرینند. همه گیتی باید در جشن آفریدن، حاضر و انباز باشد. بررسی ها در باره آئین میترائی و تفسیر این نگاره ها، این سراندیشه را همیشه از نظر میاندازند. آئین ها و مناسک دینی، همین «همبغ شدن، یا انباز شدن با همه، در جشن آفرینندگی گیتی بطور کل» بوده است.

آئین ها و مناسک، همه، گرفتن جشن بودند

خود این دو واژه که «آئین» و «نسک» که جمعش مناسک است» باشند، رد پای این اندیشه را به خوبی نگاه داشته اند. معنای «آئین»، در همان نامی که بارید، آهنگساز بزرگ دوره ساسانی، به خسروانی یا لحن دومش داده است، و آنرا «آئین جمشید» خوانده است، بهتر چشمگیر میشود، تا از حدسیات زبانشناسی. لحن دوم بارید، متناظر با روز دوم ماهست، که «بهن» خوانده میشود، و مردم این روز را «بزمونه» مینامیده اند.

پسوند «مون»، همان «مان» و «مینو» و ماه و تخم و سیمرغ میباشد. و «بز» که پیشوند، و خود همان واژه «بزم» است، به معنای «مجلس عیش و مهمانیست». پس بزمونه، نام دیگر این روز، که نام دیگر این خداست، به معنای «مینو و بُن بزم و بازی» است. علت هم این بوده است که آغاز ماه، که آغاز و بن آفرینش زمان و گیتی و زندگی است، جشن، یا آمیختن سه خدا یا سه اصل باهمدیگر است.

انگرامینو (که روز سی ام یا پایان ماه است، و الهیات زرتشتی آنرا تحریف به واژه - انگران - کرده است) و سپنتا مینو (که فرّخ، روز اول ماه است، و الهیات زرتشتی آنرا تحریف به اهورامزدا کرده است) که یکمین روز، و وهو مینو (بهن = بزمونه) دومین روز ماهست، باهم میآمیزند، و این سه با هم یک تخم یا مینو میشوند، و این جشن آمیزش سه مینو به یک مینو، سراسر ۲۷ روز یا ۲۷ برج ماه را پدید میآورند، که باهم

آفرینش گیتی ۱۱

سی روز میشوند و در ضمن ، ماه ، همان ۲۷ روز میمانند، چون سه روز که تخمست ، شمرده نمیشود ، و خانه های ماه تا ۲۷ میمانند . « آئین » همان واژه « آین » است که به معنای « دیدن » میباشد (معریش : عین) . این واژه را که تبدیل به « آینه » هم کرده اند ، چنانچه دیده خواهد شد الهیات زرتشتی جانشین اصطلاح « دین » ساخته است ، که بخشی از وجود پنجگانه انسانست ، چون « دین » ، هم به معنای زائیدن و هم به معنای دیدن است ، و واژه « دین در انسان » تجدید خاطره از فرهنگ زرخدائی میکرده است .

زایش نه تنها معنای پیدایش و بینش را داشته است ، بلکه جشن و سورهم بوده است . زادن و پیدایش و اندیشیدن ، همیشه جشن و خنده است . و در عربی به این آئین ها ، « مناسک » میگویند که از واژه « نسک » فارسی بر خاسته است . « نسک » در اصل ، بمعنای عدس است . عدس که سپس در داستان آفرینش دیده خواهد شد ، از فراز شاخ گاو ایودات (که الهیات زرتشتی در متون نامبرده در پیش ، آنرا به گاو یکتا آفریده تغییر نام داده است) میروید ، نماد رستاخیز و نو آفرینی است . به همین علت نیز این نام را به بخشهای اوستا داده اند ، و همین واژه است که در عربی تبدیل به « نسخ » هم شده است . و نسخ ، تنها لغو کردن و به کنار گذاشتن يك امر و گفته و اندیشه نبوده است ، بلکه رستاخیز یافتن يك تخم در کاشتن بوده است . اجرای مناسک ، برای زنده شوی و جوانشوی و انباز شدن در جشن آفرینش گیتیست . « نسخ » ، عمل نو آفرینی بوده است . این نوشوی و نوزائی ، نسخ بوده است . گذاشتن يك اندیشه یا قانون نوینی بجای اندیشه یا قانون کهنه ، نسخ و نسک بوده است . و رستاخیز ، که نوشوی مرتب و مکرر بوده است ، جشن بوده است .

ترکیب مفهوم رستاخیز ، با هول و ترس و وحشت ، اندیشه ایست که با مفهوم رستاخیز در ادیان نوری آمده است . ولی اگر کسی به همان نواختن صور در قیامت که «سُرنا» باشد بنگرد ، میبیند که سُرنا (سورنا) با سور ، جشن عروسی و جشن زادن ، کار دارد (سور به جشن عروسی ، و زاج سور ، به جشن زایمان و زاد روز میگویند) . به چه علت یکباره سرنا مینوازند ، و مردم ، همه چه خوب و چه بد ، بجای آنکه آماده برای برپا ساختن جشن شوند ، به وحشت میافتند ! و درست در گزیده های زاد اسپرم برای آمدن سوشیانس می بینیم که این جمشید است که در سرنا میدمد . در بخش ۳۵ گزیده های زاد اسپرم پاره ۱۹ میآی که : « ... سوشیانس ... برای برخاستن همه روشن تخمه ها .. یشت فراز سرایند .. چون یشت کرده شد ، به همان گونه که جم در آن صور زرین ، آن گاو دم بدمید ، سوشیانس پیروزگر بر خواند که : برخیزید دارای تن

آفرینش گیتی ۱۲

هستید...». اسطوره های زنجائی در باره آفریدن، معمولاً در ادیان نوری، برای رستاخیز بکار برده میشوند. این نشان میدهد که داستان جمشید در وندیداد، داستان آفرینش گیتی بوده است، و جمشید با نواختن سرنا برای آرمیتی (زنجای زمین که خواهر جم نیز بوده، چون زمین، جماکا نیز خوانده میشود، و هنوز افغانها این واژه را برای نامیدن زمین به کار میبرند) آرمیتی را برای آفرینش گیتی میانگیزاند. پس نواختن در سرنا، و ایجاد جشن برای نو آفرینی، کار جمشید بوده است. همین کار را نیز در آفرینش گیتی میکند، و برای آرمیتی (جماکا که خواهر جم است) نی مینوازد، و الهیات زرتشتی آنرا در وندیداد تحریف کرده است، و کوشیده است که با تحریفات لغوی، از ابزار موسیقی، آلات تجاوز و حاکمیت و قدرت ورزی بسازد. پس «آئین» که در نام سرود «آئین جمشید» بارید میآید، بیان جشن بودن آفرینش بوده است. و داستان جمشید و آرمیتی در وندیداد، که در حقیقت، داستان آفرینش گیتی در جشن و بزم بوده است، انطباق با مفهوم آفرینش گیتی موبدان زرتشتی نداشته است. معمولاً «یشتن» که به معنای «دعا کردن» فهمیده میشود، جانشین مفهوم «آفرینش با موسیقی و در جشن» میگردد. در داستان سوشیانس و رستاخیز، سوشیانس با همراهانش بجای نواختن سرنا، دعا (یشت) میکنند، و کار سرنا نوازی را به جمشید واگذار می نمایند. همینطور «مناسک دینی» در فرهنگ زنجائی، جشن یا شرکت همه در آفرینندگی گیتی بوده است. و «نس و نسی» که پیشوند «نسک» باشد، همان «نی + سایه» است، که به سیمرغ یا هما اطلاق میشده است، که فرخ نام روز یکم باشد که خدای «جشن ساز» و گوهر جشن است. و واژه «ناس» و «انسان» در عربی نیز درست به همین واژه زنجائی «ناسی» و «نسا» باز میگردد که در اصل، معنای نوشوی در جشن داشته اند. و در هزوارش نام اصلی «نماز» که از بزرگترین نسک های دینی است، بجای مانده است. آنچه سپس نماز خوانده شده است، نسی من nasiman خوانده میشده است، که به معنای «مینوی نسی»، یا به عبارت دیگر «گوهر سیمرغ و گوهر فرخ» است. و «فرخ» hvamhvant=hvar+na+hvant به معنای «فر نای و هاون = آهنگی که از هم نوازی نای و کوبه هاون پیدایش مییابد. پس نماز، بیان شرکت کردن در جشن بوده است. «آئین جمشیدی»، همان معنای «بزمونه» را دارد. و «بز» در اصل به معنای «زهدان و شادی» بوده است. علت هم آن است که زائیدن، همان شکفتن و خندیدن شمرده میشده است. و آفریدن که آوریدن (در کردی، آور = به معنای آبستن و آتش) باشد، زائیدن زن برابر روئیدن تخم بوده است. «بزه» که پیشوند بزمونه

آفرینش گیتی ۱۳

است ، در الهیات زرتشتی، تغییر معنا داده است، و معنای گناه و جرم را گرفته است . درست « بزم آفرینش و زایش » ناگهان ، تبدیل به « گناه و جرم » میشود . اساسا زادن و خونریزی زن، چیزهای بسیار شومی میشوند، و حتی اهورامزدا در بندهش آرزو میکند که کاش برای آفرینش مرد، نیاز به زن نداشت . در بخش نهم بندهش پاره ۱۵۸ میآید « اما اگر مخلوقگی را می یافتم که مرد را از او کنم ، آنگاه هرگز تورا نمی آفریدم .. » . « بز » هنوز نیز در کردی ، دارای معانی ۱- پیه ۲- برجسته ۳- بُز ۳- دایره ۵- انگولک (انگیزه ، تلنگر) ۶- ناف آهوی مشک است . « پیه » در التفاهیم بیرونی به معنای تخم است . و انگیختن از ویژگیهای آفرینندگی سیمرغست . سیمرغ در انگیختن ، میآفریند . اراده سیمرغ ، علت آفریدن گیتی نیست . « بزّه » در کردی، به معنای لبخند و نگاه خیره است ، که به اصل جوینده بودن این خدا باز میگشته است . و بُز کوهی که نخجیر باشد ، عینیت با سیمرغ دارد . و بزغاله فلك ، همان برج جدی است که باز با سیمرغ عینیت دارد . این زهدان و سرچشمه آفرینش است ، که اصل شادی و لبخند و بزم است . برای ما امروزه ، مفهوم « جشن » ، از مفهوم « برگذاری مراسم دینی » بسیار فاصله گرفته است ، و این را درست از همان تغییر معنای « بزّه » ، از شادی و لبخند و آفرینندگی ، به گناه و جرم میتوان باز شناخت . و در مراسم دینی ، این جد بودن و احترام و « فاصله گیری از خدا » دیده میشود. در تفکر دینی ادیان نوری ، « زندگی و آفرینش ، لهو و لعب » نیست . بدینسان کم کم اثری از عینیت آئین و نسک ، با جشن و شادی باقی نگذاشته اند ، و اگر هم در جائی اثری باقیمانده است ، رد پای همان فرهنگ زرخدائی - سیمرغی است .

جشن = همآفرینی

بَعْ = همپیشی = نرپو سنگ

واژه « جشن » که همان « یسن و یسنا » باشد ، برابری « نواختن نی » با « زادن = آوردن = آفریدن » بود . جشن که نواختن موسیقیست ، برابر با آفریدنست . نواختن نای ، که همان معنای جشن یا « یس + نا » را دارد ، نماد گرد همآئی و همکاری و هم اندیشی و « ساختن اجتماع = آفرینش اجتماع » بوده است . فقط در همنوازی و همخوانی و همکامی ، میتوان آفرید . این بود که همه در حالت جشن ، « أم » نام داشتند . در

آفرینش گیتی ۱۳

سنگ نوشته های هخامنشی ، این واژه « ام » میآید ، و واژه شناسان ، گمان برده اند که این « ام » ، همان نام اهورامزداى زرتشت است . این گمان ، درست نیست . حتا خود نام اهورامزدا ، تنها نام خدای زرتشت نیست ، بلکه در اصل ، نام سیمرغ بوده است . زرتشت ، این نام را از این زنخدا گرفته ، و به خدای خود داده است . چنانکه پیامبران اسرائیل نیز نام یهوه را که « جه + وه » باشد از سیمرغ گرفته اند و به خدای نرینه خود داده اند . « همه » در انباز شدن (یا به عبارت دیگر، يك خوشه شدن) در جشن آفرینش گیتی ، « ام » میشوند . این « ام » را در الهیات زرتشتی ، برای تحریف اذهان ، به « نیرومندی » بر میگردانند . به عبارت دیگر ، همه باهم در مهر و آمیزش ، خدا یا سیمرغند . این اندیشه ، گستره کیهانی پیدا کرده است . آفرینش گیتی، همآفرینی همه بخشهای گوناگون گیتی باهمست . جشن، اصل «همگانی بودن» است . در پهلوی، واژه « همیه» که همان « آمیه » بوده است، به معنای « همآهنگیست ».

همگانى بودن جشن

پیش از آنکه این بررسی را ادامه دهیم ، بهتر است نگاهی به معنای ژرف جشن، و گرانیگاه اجتماعیش بپردازیم . برای ما « جشن » از « زندگی عادی و کار و جد »، جدا و بریده شده است . برای ما، « انباز شدن همگان در جشن » از زندگی روزانه و کار و کسب ، جداست . به این علت نیز جشن ، « پس » از پایان کار و آفریدن و زندگی عادی روزانه و جد است . ولی در فرهنگ زرخدائی ، آفریدن و جشن، باهم این همانی دارند . آفریدن که کار و کوشش باشد ، با جشن، آمیخته است . این دو ، جدا از هم نیستند . اینست که انباز بودن در جشن ، با انباز شدن در کار و کوشش و آفریدن، با هم آمیخته و یکیست . « همگانی بودن جشن » ، همان اندیشه دموکراسی و سوسیالیسم است . با این تفاوت که در همه گستره ها باید چنان باشد که جشن ، کار و کوشش باشد، و کار و کوشش ، جشن باشد . واقعیت بخشیدن به این آرمانِ برابری جشن و آفریدن (=کار) در اجتماع ، پوشیده در مفهوم جشن همگانی هست . در اندیشه زرخدائی ، گرانیگاهِ تفکر آنست که باید در راهها و امکاناتی اندیشید که : « چگونه میتوان همه مردم را در « جشن زندگی و اجتماع و بشریت و طبیعت » انباز کرد . مفهوم « همه جانی و همه روانی و همه فرهی و همه آیینی »، ایجاب فراهم آوردن شادی برای همه میکند . هیچکس به تنهایی نمیتواند شاد باشد، یا به تنهایی نمیتواند بیافریند . شاد بودن، از مفهوم

آفرینش گیتی ۱۵

آفریدن، جدا نیست. و درد، فقط نصیب محرومان و بیگسان نمیشود. بلکه درد، به همه سرایت میکند، و زندگی اجتماع و طبیعت و خدا را درکل مختل میسازد. در حالیکه، تئوریهای سوسیالیسم در اروپا، بویژه از پرودون به بعد، به سوی «مسئله گناه» و ریشه کن کردن گناه، و پیکار با گناهکاران، برای ایجاد جشن اجتماعی چرخید، که ریشه در ادیان یهودیت و مسیحیت داشت. مالکیت و سرمایه، پیآیند گناه دزدی شد، و دزدی، گناه اصلی شد. البته این اندیشه، در همان داستان آدم و حوا؛ توراتی، و داستان پرو متئوس یونانی نیز هست. در تورات، دزدی از درخت ویژه خدا، یا دزدی معرفت، نخستین گناه است. البته هنوز هم «پیشدانی» در کسب سود، نقش بسیار مهمی را بازی میکند، و از این رو «دزدیدن اطلاعات و اندیشه های نوین» برای سبقت گیری در سرمایه اندوزی و کسب حیثیت و قدرت، هرچند گناه و بزه خوانده میشود، ولی هنر نیز شمرده میشود. به هر حال سوسیالیسم روی این سر اندیشه بنا شد که سرمایه، دزدی و طبعا گناه است (ارزش اضافی مارکس، بیان علمی گونه همین پدیده گناه است. پدیده گناه، زیر نام ارزش اضافی، اصل سوسیالیسم و کمونیسم شد، و با این، دین و تتولوژی تازه ای پیدایش یافت که رنگ و پوشه علمی داشت). پس سرمایه دار، دزد و گناهکار حقیقی است. پس پیکار با «گناه اصلی»، که در مسیحیت، ریشه نیرومند پیدا کرده بود، در این فرمول، با یک چرخش، جهت طبقاتی پیدا کرد. جنگ طبقاتی، در باطن، همان جنگ دینی سابق شد. مبارزه برای عالیت اجتماعی در گستره اقتصاد، یک مبارزه اجتماعی و اقتصادی نبود، بلکه ماهیت کاملا دینی داشت. همان غیرت و تعصب و سخت اندیشی و خونخواهی دینی، در ریشه کن ساختن گناه و گناهکاران، شکل طبقاتی و اقتصادی پیدا کرد. ایجاد سوسیالیسم، فقط در زدودن گناه اصلی، که مالکیت و سرمایه داری باشد، ممکن میگردد. البته پیدایش سرمایه در اروپا، تنها پیآیند «دزدی ارزش اضافی از کارگران اروپا» نبود، بلکه بیشتر پیآیند «دزدی از منابع معدنی آمریکای جنوبی و شرق» بود. ولی آگی به دقت نگریسته شود، همان پیشدانی، و بهره بردن از آن، به این موفقیتها انجامیده است. همه اینها، به جستن و یافتن سلسله ای از گناهان میکشاند، و حل مسئله، در پیکار با گناهکاران و ریشه کن ساختن گناه امکان پذیر میشود. و پیکار با گناهکاران، مسئله را حل نمیکند، چون آنچه گناه دارد، لذت هم دارد، و با از بین بردن این گروه یا آن گروه از گناهکاران، گناهکاران تازه ای پیدا خواهند شد. این گناه را فقط این گناهکار نمیکند، بلکه این گناه، به همه چشمک میزند و دل همه را میرباید. و پیکار با گناه و

نابود ساختن گناهکاران ، همیشه با مفهوم دوزخ ، و ابزار دوزخی که خشونت و شکنجه گری و تجاوزگری باشد ، همراه است . اینست که فرهنگ زرخدائی ایران ، مسئله را اساساً بطور منفی طرح نمیکند ، که گناهکار کیست و گناه چیست و چگونه باید با گناه و گناهکاران جنگید ، بلکه مسئله را کاملاً مثبت طرح میکند : که جشن چیست؟ و چگونه میتوان همگان را در جشن شریک ساخت؟ و چگونه میتوان برترین ارزش روانی و اجتماعی را « جشن سازی برای همه » ساخت ؟ پس از آنکه موقعیت « مسله جشن » مشخص شد بررسی را که در پیش داشتیم ادامه میدهم .

هر آفرینی ، همبغی (همخدائی) ، وهر همبغی ، جشن است

آفرینندگی ، همبغی است . واژه « انباز » ما ، از واژه « همبغ = همباغ = انباغ = انباز » بر خاسته است . آنچه را ما « شریک بودن » میخوانیم ، در اصل « انباز بودن » بوده است که دارای گستره ای از معانی ژرفست . نام خود زرخدا ، بغ بوده است ، که همان « باغ » باشد . خدا ، باغ یا جشن است ، و همه درختان و گیاهان که بسته گیاهان و خوشه شمرده میشوند ، همه در این جشن انبازند = همباغند ، یا به عبارت دیگر ، همه باهم میآفرینند . خوشه واژه های بغ ، سراسر این معانی را نگاه داشته است .

در کردی ، باقه یا باغه ، بسته گیاهست ، و بسته گیاه ، همان معنای خوشه یا باغ را دارد . باقله و باقلا هم مجموعه دانه ها هستند ، و در کردی به گیاه های برگ سوزنی که سرو صنوبر و ... باشند ، وچنانکه دیده خواهد شد همه نماد سیمرغند ، باقله میگویند . برگهای سوزنی این درختها ، در اثر همان اجتماع و به هم فشردگیشان ، بهترین نماد مهر ورزی و همبستگی هستند . در ترکی ، باغ ، بمعنای بند و رشته است ، که باز نماد خوشه است ، چون ابزار به هم بستن ترکه ها و گیاهان و ... است . به همین علت ، « باغلاماق » به معنای بستن است . و از آنجا که جگر ، سر چشمه مهر بشمار میرفت (و هنوز نیز بشمار میرود ، گوشه جگر) به آن در ترکی « باغیر » میگویند . و واژه « پک » که همان واژه « بغ » است ، در ترکی به معنای جمیع و همه است . و واژه « پگ » در هزوارش که بمعنای « خوشه ارزن و گاورس » هست ، معنای « زن نارپستان » را نیز دارد ، و همین واژه ، شکل دیگری از واژه « بغ » است که امروزه « بك و بی » و بمعنای آقا به کار برده میشود . واژه « بیرام » که در ترکی به جشن گفته میشود ، و همان واژه « بغ + رام » است ، ریشه جشن را ، که بغ (همبغی + همآفرینی) و رام (سیمرغ نی نواز) باشد ، نگاه داشته است .

آفرینش گیتی ۱۷

و « بگ بورکی » ، گل بستان افروز است ، که گل ویژه « فروردین یا سیمرغ دایه » است که در میان گوهر و بن هر انسانی قرار دارد . بخوبی دیده میشود که در میان هر انسانی ، « اصل به هم بستن و مهر ورزی » است . پس خود بغ ، همبغیست . خود خدا ، آمیختگی و به هم بستگی و طبعاً جشن است . جشن گرفتن ، یعنی خدا شدن و به خدا پیوستن . جشن ، در تاریکی میان انسان هست ، و فقط باید آنرا زیانید . در جشن ، انسان از پارگی فریبتش دور میشود ، و گوهر خدا را پیدا میکند . همبغی = انبازی = بغ شدنست .

یا به عبارت دیگر در جشن ، انسان ، خدا = یا بغ = یا باغ میشود . انباز شدن همه در جشن ، « همه » تبدیل به « یک خدا » میشوند . این بود که همه در حالت جشن ، (ام ، آمه = همه) نام داشتند . در سنگنوشته های هخامنشی ، این واژه « ام » میآید ، و ایرانشناسان و واژه شناسان ، گمان برده اند که این « ام » ، همان نام اهورامزدا ی زرتشت است ! این گمان ، درست نیست . حتا خود نام اهورامزدا ، تنها نام خدای زرتشت نیست ، بلکه در اصل ، نام سیمرغ بوده است . زرتشت این نام را از این زنخدا گرفته و به خدای خود داده است . چنانکه پیامبران اسرائیل نیز نام یهوه را که چه + وه JEH+WEH باشد از سیمرغ گرفته اند و به خدای خود داده اند . « همه » در انباز شدن در جشن آفرینش گیتی ، « ام » میشوند . این ام را در الهیات زرتشتی ، برای تحریف اذهان ، به « نیرومندی » ترجمه میکنند . همه باهم در مهر ، خدایند . و از واژه « ام » در بهرام یشت ، میتوان دید ، فراز شاخ گاوی قرار دارد که بهرام با آن عینیت می یابد . ا

لهیات زرتشتی میکوشد که « گاو ایودات » را که اصل همه جانها (خوشه همه جانها) است ، همیشه به « گاو ورز = ورزاو » بکاهد . در کرده دوم بهرام یشت میآید که : « بهرام ... دومین بار به کالبد ورزای زیبای زرین شاخی به سوی او آمد . بر فراز شاخهای او ، آم ی نیک آفریده برزمنند هویدا بود » . شاخهای گاو ، همان هلال ماه است که در نقوش میترائی در آسمان به شکل کشتی یا زورقی نموده میشود که در میانش « گوش = گاوی که نماد خوشه هست » قرار دارد .

از اینجا معنای « ام » بخوبی نمودار میشود . در واقع ، فراز شاخ گاو (که هلال ماه باشد) ، همان گوش = خوشه است و این « خوشه » ، « ام » است . البته « همه با هم بودن » معنای نیرومندی را هم دارد ، و لی نهادن معنای نیرومندی بجای « ام » ، ذهن را از اصل مطلب دور میاندازد و گمراه میکند .

هلال ماه = گاو = اصل آفرینش

ماه ، هم شکل هلال به خود میگیرد ، که به کردار « اصل مادینگی » بشمار میآید که پذیرای همه تخمه زندگانست ، و هم در حالت پُری ، به کردار نرینگی بشمار میآید . در واقع هم در خود ، ماده و هم در خود ، نر بود . از این رو انطباق با مفهوم تخم در این فرهنگ داشت . تخم ، در این فرهنگ « خود زا و خود رو » هست . این مفهوم ، بکلی با خدایان خالقی که سپس آمدند ، سازگاری نداشت . از این رو نیز این ادیان ، تا توانسته اند از همه این متون و داستانهای زرخدائی ، « مفاهیم تخم و خوشه » را زدوده اند ، و مفهوم خودزائی و خود روئی را که برضد « آفرینش از فراسوی خود » است ، از تخم گرفته اند . برای زدودن مفهوم خود زائی و خودروئی از تخم ، تنها راه این بوده است که « جاوید بودن تخم » را از بین ببرند . چون تخم ، همیشه از نو میروید و طبعا جاوید است . از این رو نیز الهیات زرتشتی « مرت + تخم » را به تخم میرنده ترجمه میکنند . « مر » که پیشوند « مردم » ، و ریشه « مرت » است ، در لُری به معنای « غار و شکاف کوه » ، و در کردی به معنای « غار + گوسفند (گاو + سپنتا) + کوزه » است ، و چنانچه بارها نشان داده ام به معنای « بند نی » نیز هست که همه نماد زهدان و اصل رستاخیزنده اند (از آنجا که مر ، بند نی بوده است و بند نی ، تکرار میشود ، واژه های شمار و آمار ... از آن برخاسته اند ، و مار ، که پوست میاندازد و نماد رستاخیز و نوشوی است ، به همین علت ، مار خوانده شده است) . و کیومرث ، آدم نوینی را که ساخته و جانشین جمشید کرده اند ، تنها کارش « مُردن » است . نخستین مردم و نخستین تخم انسان که کیومرث باشد ، میمرد ، پس جاویدان نیست ، پس اصالت ندارد ، و خدائی در فراسو هست که میتواند این تخم را خلق کند . اینست که ماه ، با داشتن نرینگی و مادینگی در خود ، نماد گوهر تخمست . از این رو اصل زندگیست ، یا به عبارت دیگر ، گاو است ، چون واژه گاو و « گه و » ، مانند امروز به جانوری ویژه گفته نمیشده است ، بلکه به هر جانوری گفته میشده است ، و به معنای جان و زندگی بوده است . و « گه و » ، همانطور که در کردی به معنای « بند نی » هست ، دارای معنای « نوشوی همیشگی و تکراری ، یعنی جاودانگی » بوده است . پس ماه ، نماد اصالت تخم

آفرینش گیتی ۱۹

و خود زائی و همیشگی آن بوده است . و چنانکه دیده خواهد شد، گاو که گوش نیز خوانده میشود ، به معنای خوشه (مجموعه به هم بسته تخم های زندگان) است . اینست که در نقوش مهرابه های غرب دیده میشود که ، هم در آسمان این گاو در درون هلال ماه (کشتی ماه) قرار دارد ، و هم گاو روی زمین که خودش خوشه است ، به شکل دوشاخ که هلال ماه کشیده میشود . گاو زمین ، عینیت با هلال ماه دارد ، و ماه آسمان ، این همانی با گاو زمین و خوشه دارد . از این رو هست که کل زندگی و آفرینش ، با تخم = خوشه = ماه = گاو آغاز میشود . هم زمان ، که سلی روز یا بیست و هفت روز باشد ، با ماه آغاز میشود ، و هم کل زندگی که گاو باشد ، با این خوشه زمان که سی روز (سه روز که سه مینوها باشند انگرا مینو + سپنتا مینو + وهومینو ، تخمی هستند که ۲۷ روز یا ۲۷ منزل ماه را میآفرینند) باشد ، این همانی دارد . کل زندگی گیتی که در همان خوشه ، پیکر مییابد ، با زمان گردش ماه ، این همانی دارد . اینست که خدای زمان ، خدای زندگیست . و ماه از دیده های گوناگون ، اصل جشن است ، چون دارای بخشهای گوناگون است که با هم میآمیزند . در این فرهنگ ، آنچه در بُن نیست ، در شاخ و برگ و بر نیز نیست . خدا ، تخم گیتیست و آنچه در این تخم نیست ، در گیتی که گسترش و رویش و پیدایش آن تخمست نیز نخواهد بود . از این رو در بُن گیتی ، باید « مهر و آمیزش و جشن » باشد تا در روند آفرینش در گیتی بگسترند . اینست که آغاز هر ماهی از دید زمانی ، آمیزش انگرامینو + سپنتا مینو + وهومینو است . هر ماهی با سه روز پیاپی آغاز میگردد که بن زمان و زندگی و آفرینش در ماه یا واحد زمانست (روز سی ام + روز یکم + روز دوم) . و آمیزش این سه با هم ، بُن جشن و مهر در زمانست . این روز سی ام که در اصل ، انگرا بوده است ، الهیات زرتشتی تبدیل به انگران کرده است و در میان زرتشتیان به « نا آرام » مشهور است که گوهر انگرا مینو است . همچنین ماه ، سه چهره دیگر هم دارد ، که رام و بهمن و گوشورون خوانده میشوند ، که با هم چهار چهره اند ، و باز ، آمیزش و مهر و جشن این چهار چهره باهم ، نماد پیدایش زندگی و نوشوی هستند .

چهار بخش جانور ، در همان آن که مرگ نامیده میشود ، به گشورون + رام + ماه + بهمن ، که چهار چهره يك وجودند ، باز میگردند (بندهش بخش چهارم ، پاره ۳۳) ، تا باز در چهار چهره سیمرخ ، به هم بیامیزند و جشن بگیرند . در واقع ، مرگ نیست . و نریو سنگ ، بنا به گزیده های زاد اسپرم بخش سی ، پاره ۳۳ هست که این چهار بخش را « دو باره یکی سازد و در نیکی که به روان رسد ، همگی شريك باشند و از

آفرینش گیتی ۲۰

یکدیگر نیرو و شادی پذیرند». هر چند در این پاره، بخشهای وجود انسان، از بخشهای وجود جانور تفاوت دارند، و در مرگ، راه دیگری را میسپارند و به مقصدی دیگر روانه میشوند، ولی در این بررسی نشان داده خواهد شد که بخشهای وجود هر دو که در جشن زندگی باهم آمیخته بودند، در آمیختن هر بخش به گوشورون و رام و ماه و وهومن، باز به جشن زندگی ادامه میدهند. نیروئی که این چهار بخش وجود را در زندگی و پس از زندگی به هم میآمیزد، «نیرو سنگ» نام دارد که «همبغ» نیز خوانده میشود (برای سهولت، رجوع شود به زیر نویس واژه انباغ در برهان قاطع که دکتر معین از بارتولمه + نیبرگ + مناس

اقتباس کرده است). نیروسنگ = همباغ = hambaagh = hama + baagha + samabhagin

پس نیرو سنگ، نشانگر «همبغی» است، که حتا در هنگام پیدایش تخم انسان، حاضر است. این نکته را میتوان در متون در هنگام پیدایش نطفه کیومرث دید، که از آن مشی و مشیانه میروید، و یک بهره از آن را آرمیتی، زرخدای زمین نگهداری میکند، و دو بهره از تخم انسان را همین «نیرو سنگ» و سپس بطور گستره از آن سخن خواهد رفت. نیروسنگ، اصل آمیزش همه بخشهای وجود انسان به همدیگر (خوشه کردن وجود انسان)، و طبعا اصل جشن در وجود انسان است.

در آغاز ماهی، سه مینو به هم پیوسته اند، که بُن زمان و زندگی هستند، و هر ماهی با آمیزش و جشن این سه مینو، زمان و زندگی آفریده میشود. این سه مینو در واقع در جشن آمیختگی، یکتا میشوند، و بُن پیدایش و آفرینش زمان و زندگی در آن ماه میگردند. فرهنگ زرخدائی ایران را بدون شناخت «اصل سه تا یکتائی» نمیتوان فهمید. این اصل، شکلهای گوناگون داشته است، و بنیاد جهان بینی زرخدائی را تشکیل میداده است، و سپس در شکل تنگنتری به دین میترائی به ارث رسیده است (سروش + میترا + رشن، در مهرابه های اروپا، کاوتو پاتس + میترا + کاوتس نامیده میشوند) و از این مُدل هست که مسیحیت، سه تا یکتائی خود را رونویسی کرده است. و اروپا بدون وجود این اصل سه تا یکتائی، نمیتوانست اندیشه دموکراسی و سوسیالیسم را پذیرا باشد و بپرورد. الهیات زرتشتی در پیکار با فرهنگ زرخدائی، کوشیده است که سه اصل اخلاقی مشهور ۱- خرد نیک + ۲- گفتار نیک + ۳- کردار نیک را جانشین «اصل سه تا یکتائی زرخدایان» سازد، و اصل سه تا یکتائی زرخدایان را به هر ترتیبی شده، حذف کند.

دو شکل مهم این سه تا یکتائی، سه زرخدا: آناهیتا + سیمرغ (فروردین یا رام) + آرمیتی -- و

آفرینش گیتی ۲۱

انگرامینو + سپنتا مینو + وهو مینو بوده است . الهیات زرتشتی ، یگانگی این سه زرخدا را که در این شیوه تفکر قابل فهم بود ، در متون اوستا از هم گسیخته و حذف کرده است . و سه اصل خشک اخلاقی را جانشین اصل پهناور و غنی سه تا یکتائی کرده است . مسیحیت ، سه تا یکتائی (trinity اقانیم ثلاثه) را جانشین کاوئس + میترا + کاوتوپاتس ، یا رشن + میترا + سروش کرده است ، که در همه مهرابه ها ، هر سه باهم در صحنه آفرینندگی گیتی نمودار میشوند . در سه تا یکتائی مسیحیت و در سه تا یکتائی زرتشتی ، اندیشه دیالکتیک ، کم و بیش حذف گردیده است . در حالیکه دیالکتیک ، گوهر سه تا یکتائی فرهنگ زرخدائی ایران است ، و بخوبی آنرا در همان سه مینوی آفریننده زمان ، میتوان دید . انگرا مینو (اهریمن) و سپنتا مینو ، دو ضد هستند ، و وهو مینو (بهمن) ، مینوی هم آهنگ سازنده و آشتی دهنده آن دوست ، و در واقع پیکر یابی مفهوم « میان » است . همین اندیشه در مهرابه های میترائی نیز بجای میماند . چون میترا که در میان نقش هست و شاهرگ گاو را که کردها « شاده مار » مینامند میبرد ، و به عبارت دیگر با بریدن شاهرگ گاو ، گیتی را خلق میکند (از خون گاو ، که برابر با می است و اصل بزم و جشن است) . ولی سروش و رشن که در دوسوی او هستند ، و شعله (شعله ، باید همان واژه شوله باشد که به معنای تیر شهاب است ، و این نیزک یا تیر ، نی بوده است که از آتشگیره ها بسیار مهم شمرده میشده است) آتش در دست دارند و آذر فروزند ، با آفرینش با تخم و اندیشه آفرینش سپنتائی کار دارند .

چنانکه این شعله در بسیاری از این نقوش ، زیر خوشه گندم قرار میگیرد . سروش و رشن ، از همکاران فروردین و رام (سیمرغ در دو چهره دایه و نی نواز) بودند ، و هنوز نیز میتوان این سه را در تقویم (ماهروز) ایرانی ، کنار هم در هفته سوم یافت . از اینگذشته نیکوست که برق وار یاد آوری شود که « سروش + رشن + فروردین + بهرام + رام » پنج خدائی هستند که در جشن آمیزش باهم ، تخمی را پدید میآورند که از آن ، انسان (مردم) میروید . من در بررسی هایم بارها این پیاینده را بر پایه شش جشن گاهنبار نشان داده ام که در واقع این پنج روزه های جشن ، نماد یک تخم بودند ، و از این تخم ها بود که آب و زمین و ... انسان و بالاخره گیتی میروئیده است ، و تخم پنجم که گاهنبار پنجم باشد ، تخمی بود که انسان (مردم) که در اصل جمشید بوده است) از آن میروئید . پیدایش و رویش انسان از تخمی که « آمیخته خدایانند » با مفهوم « آفرینش انسان از اهورامزدا » در الهیات زرتشتی ، نمیخواند .

آفرینش گیتی ۲۲

پس سروش و رشنی که همیشه به شکل آذر فروز در این مهرابه ها نموده میشوند ، با جهان « آفرینش از تخم و خوشه » کار دارند ، که به کلی در تضاد با « آفرینش از راه بریدن » میترا میباشند . ولی در الهیات میترائی ، کوشیده میشد که این دوضد ، بشیوه ای با هم آشتی داده شوند . به عبارت امروزی ، « اندیشه خلق » با « اندیشه آفرینش و پیدایش » که متضاد با همد ، باهم ترکیب گردند . از این رو هنوز این مهرابه ها ، نمایش « جشن آفرینش » هستند ، و همگان در این جشن ، انبازند .

سراسریك نقش مهرابه ، نمایش سراسر گیتی، گرداگرد عمل آفرینندگی هستند ، و در جشن آفرینش شریکند . در حالیکه « خلق گیتی ، در بُردن میترا » ، برضد چنین اندیشه انباز بودن همه در جشن آفریدنست . اما اندیشه « انباز بودن در بُن آفرینش » هنوز باقی میماند و بسیار هم نیرومند است . بدون وجود مهر و آمیزش در بُن ، نمیتوان آفرید . چنانکه در همین « عمل بریدن شاهرگ گاو یا کل جانان که برابر با خوشه است » ، سه برگ باهم ، از خون میروید .

شاهرگ در کردی « شاده مار » خوانده میشود . واز آنجا که در کردی « ده مار » ، به معنای « رگ » است ، شاده مار به معنای « شاه + ده مار = شاهرگ » فهمیده میشود . ولی این واژه ، دارای معنای نهفته دیگریست که در پیوند با اسطوره های زرخدائی شناخته و معلوم میگردد . این واژه ، مرکب از « شاده + ده مار » یا « شاده + مار » نیز هست . شاده ، نام سیمرغست . و شاده + ده مار ، به معنای « رگ سیمرغ » است . همچنین « شاده + مار » معنای درست دارد ، چون مار به معنای نوشوی و رستاخیز است . و شاده + مار ، به معنای سیمرغ رستاخیزنده است .

واین واژه سپس بطور گسترده در رابطه با رد پاهای اسطوره ای، بیشتر بر رسی خواهد شد . بخوبی میتوان دید که حتی در بُن ، این شیوه آفرینش، با بریدن نیز ، که همراه درد و شکنجه و آزار است ، سیمرغ بنام گوهر شادی از سر، در شکل سه تا یکتائیش ، رستاخیز مییابد ، و تبدیل خون شاده مار (ده مار = ده م + نار = خون + آتش ، و آتش ، تخم است) ، به سه برگ ، چنانکه از معانی برگ میتوان دید ، نماد جشن آفرینش هست .

برگ = ستاره سهیل

یکی از معانی « برگ » ، ستاره سهیل است و هم به معنای « ساز و نوا و اسباب و جمعیت و دستگاه و سامان و مهمانیست » که معنای جشن زندگی را در خود واقعیت میدهند . و بالاخره به معنای « کسوت قلندران » است . اگر به همه واژه هائی که مربوط به تصوف میشود، نگرسته شود، همه در این فرهنگ زرخدائی ریشه دارند . و « برگ سبز است ، هدیه درویش » نیز از این زمینه است . برگ، مانند خوشه ، نشانگر رستاخیز و جوانشوی همیشگی سیمرغیست . این واژه در زبان عربی به چهره « وَرک » باقیمانده است که بنا به خوارزمی (ص ۱۹۹) به معنای سرین و سرون است که تهیگاه و زهدان باشد . « برگ » مانند تخمدان ، نماد نوشوی و جوانشوی بوده است . از این رو برگ ، هدیه درویش است ، و چنانکه در واژه نامه جلد دوم نشان داده شده است ، واژه « درویش » نیز بیانگر اصل سه تا یکتائیتست . و از اینگذشته درفش کاویان که در میانش ماه (= سیمرغ) است و این ماه که نماد تخمست و تبدیل به چهار برگ میشود ، باز به همین زمینه باز میگردد . دین میترائی میکوشد که دو شیوه متضاد آفرینش را به هم بچسباند .

البته همین کار را ادیان نوری (یهودیت + مسیحیت + اسلام + دین زرتشتی) در ساختن اسلام راستین + مسیحیت راستین + نیز میکنند و میترائیسم ، سرمشق همه آنها شده است . ویژگی بنیادی فرهنگ زرخدائی ایران آن بود که سنتز (پیوند = پادوند) دوضد را ، یک روند شادی و جشن میدانست . سنتز (پیوند) دو اندیشه و دو پدیده متضاد ، جشن و شادی میباشد . دو اندیشه و دو پدیده متضاد در برخورد باهم ، به پیکار و خونخواری و سختدلی و پرخاش میانجامید ، بلکه با میانجیگری اصل سوم که در سه مینو ، وهو مینو (بهمن) است ، به هماندیشی و همپرسی و مهمانی و انباز شدن در کام و شادی میانجامید . و دوام وجود اضداد برای کار او آن ضروری بودند . مهر، جائی واقعیت می یابد که اضداد باشند . و مهر در اصل ، واقعیت دارد ، نه اینکه اندیشه ای ؛ فراسوی وجود اضداد باشد . این اندیشه بسیار مهم ، در سه اصل خشک اخلاقی خرد نیک + گفتار نیک + کردار نیک، در الهیات زرتشتی حذف گردید . اساسا آنچه به خرد نیک ترجمه میشود،

آفرینش گیتی ۲۳

همان واژه « وهومن » است . الهیات زرتشتی، برای آنکه اهورا مزدا را تنها آفریننده سازد ، مجبور بود تا میتواند با اندیشه آفرینش از تخم ، و به ویژه با تصویر « خوشه » پیکار کند . چنانکه اثری دیگر در این متون از اندیشه خوشه باقی نمانده است . خوشه نماد سه زرخدا و به ویژه نماد سیمرغ بود .

اندیشه آفرینش از خوشه ، بکلی حذف گردیده است . از جمله ، اندیشه « پیدایش مردمان به شکل خوشه از سیمرغ »، کوبیده و محو ساخته شده است . از همان واژه « مردم = مرت + تخم »، و از همان داستان مشی و مشیانه در بندهشن ، میتوان بازشناخت که انسان ، تخم گیاه بوده است ، و در این فرهنگ در مفهوم تخم ، خوشه هست ، و تخم را نمیتوان از خوشه جداساخت . پس داستان پیدایش انسان ، بایستی با خوشه، کار داشته باشد ، و در این بررسی دیده خواهد شد که مردمان به شکل خوشه، از سیمرغ ویا گاو ایودات میرویند . الهیات زرتشتی میکوشید که انسان ، مستقیماً آفریده اهورامزدا باشد ، و طبعاً در تضاد با این اندیشه بود .

شطحات

و درك سنتر اضداد به كردار جشن

بنیاد اضداد ، همان اضداد در تخم یا مینو بودند . «مینو» که در همان واژه « منی » که هنوز نیز بکار برده میشود ، به معنای تخم بوده است . و انگرامینو و سپنتا مینو و وهو مینو ، سه بخش مینو بودند . هر تخم یا مینوئی ، دارای این سه بخش بوده است . یا به عبارت دیگر ، انگرا و سپنتا و وهو ، سه چهره سیمرغ بوده اند . با زرتشت و سپس الهیات زرتشتی ، انگرا مینو ، به اصل زدار کامگی ناب کاسته شد ، و زندگی و جهان ، جایگاه پیکار و نبرد با انگرامینو (اهریمن) شد و انگرا مینو از سه تائی که در مینو یکتا میشدند ، حذف گردید . تصویر تازه الهیات زرتشتی ، بکلی تصویر زرخدائی این سه مینو را تاریک ، و سپس نا مفهوم ساخت . مفهوم سه مینو را در آغاز ماه ، به کلی نا معلوم و مسخ ساخته است . انگران را جانشین انگرا (روز سی ام) ساخته است، و اهورامزدا را جانشین سپنتا و فرخ (روز یکم ماه) ساخته است . فقط از این سه تائی یکتا ، فقط نام بهمن که نام روز دوم است ، دست ناخورده باقی مانده است . مفهوم « پیکار آشتی ناپذیر ، میان

آفرینش گیتی ۲۵

انگرا مینو و سپنتا مینو که در این اثناء با اهورامزدا عینیت داده میشد ، فلسفه زنخدائی را به کلی دور انداخت و طرد کرد . در فرهنگ زنخدائی ، اندروای که همان سیمرغ باشد ، بنا بر رام یشت ، توانائی آنرا دارد که انگرا مینو و سپنتامینو را باهم آشتی بدهد ، و بر هر گونه ستیزندگی چیره گردد . با تحریفاتی که به آسانی به چشم میخورند ، این کلیت و عمومیت از اندروای گرفته میشود ، و اندر وای ، گماشته اهورامزدا برای جنگ با انگرا مینو میشود ، و فقط آشتی دهنده میان پیروان اهورامزدا میگردد ! اضدادی که در بُن گیتی هستند ، همیشه در ستیزند ، و اندروای ، دیگر ، از عهده چیره شدن بر ستیزندگی بدون استثناء در سراسر کیهان واجتماع و تاریخ بر نمیآید . دیالکتیک متعالی زنخدائی ، به کنار انداخته و طرد میشود . گیتی و تاریخ ، میدان پیکار میشود ، و « پیکار کیهانی » ، جانشین « جشن آمیزش کیهانی » میگردد . اندروای ، در همان عبارات باقی مانده نیز ، هیچگونه ستیزندگی را نمیشناسد که نمیتواند به آنها برسد و بر آنها پیروز گردد . او میتواند ، انگرا مینو و سپنتا مینورا آشتی بدهد ، و از این آشتی هست که چرخ آفرندگی به جنبش میآید . از این رو همیشه جمع و آمیزش اضداد را به شکل شادی و جشن عروسی در می یابد . بدون جشن میان اضداد نمیتوان آفرید . از آنجا که آفرینش در سراسر زمانست ، از این رو همیشه ، جشن پیوند یابی اضداد است . جهان ، جشن عروسی همیشگیست و این اندیشه در غزلیات مولوی مرتبا تکرار میشود که بی هیچ گونه شکی ، از همین فرهنگ سر چشمه گرفته است . اضداد همیشه نو به نو ، پیوند (سنتز) تازه می یابند . دوضد ، در يك سنتز ، حل و رفع و برطرف نمیشوند ، بلکه همیشه در جشن تازه ای با هم از نو میآمیزند ، و از نو چیزی نوین میآفرینند . ابیاتی چند از مولوی :

من طربم ، طرب منم ، زهره زند نوای من عشق میان عاشقان ، شیوه کند برای من

هر نره که می پوید ، بی خنده نمیروید / از نیست سوی هستی ، مارا که کشد ؟ خنده

اگر تو عاشقی ، غم را رها کن عروسی بین و ماتم را رها کن

خوش خوش بیا و اصل خوشی را ببزم آر با جمله ما خوشیم ولی با تو خوشتریم

مادرم : بخت بُدست و پدرم جود و کرم فرح ابن الفرخ ابن الفرخ ابن الفرخ

(بخت ، همان بغ است که مادر است ، و سیمرغ ، خدای آفریننده در افشانندگیست)

مطرب عشق ابدم ، زخمه عشرت بزدم ریش طرب شانم کنم ، سببت غم را بکنم